

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

«أَفْوُضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ».[1]

«رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي».[2]

«اللَّهُمَّ وَأَنْطِقْنِي بِالْهُدَى وَالْإِهْمَنِ التَّقْوَى».[3]

مقدمه

هدیه به پیشگاه سراسر نور و رحمت حضرت صدرالخلائق و خیر المرسلین، صلی الله علیه و آله و اهل بیت مکرم ایشان، علی الخصوص حضرت صدیقه طاهره و امیرالمؤمنین علیهما افضل صلوات المصلین صلواتی بفرماید.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

عرض ادب، ارادت، خاکساری، التجاء، استغاثه، عرض تسلیت به محضر با عظمت حضرت بقیة الله الاعظم، روحی و ارواحنا من سواه فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف صلوات دیگرى محبت کنید.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

مرور مطالب گذشته

عرض کردیم یکی از موضوعاتی که از سه جهت دارای اهمیت است، هم از جهت اعتقادی، هم از جهت فهم فاطمیه و هم از این جهت که ما به آن مبتلا هستیم؛ اگر بخواهیم عنوانی برای آن قرار دهیم، «الهیات شکست» است؛ یعنی این که ما به شکست با نگاه اعتقادی و دینی چگونه می‌نگریم.

به دلیل وجود برخی آیات، مردم خیال می‌کنند مؤمن نباید دچار شکست شود؛ مثلاً «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ» [4] اگر شما خدا را یاری کنید، خدا شما را یاری می‌کند.

اگر خدا یاری کند، چه رخ می‌دهد؟ «إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ» [5] دیگر کسی شما را شکست نمی‌دهد؛ «كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي» [6] خدا چنین مقدر کرده است که او و رسولان او غالب گردند؛ «وَإِنْ جُنَدْنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ» [7] سربازان ما قطعاً پیروزند.

و از این نمونه آیات فراوان وجود دارد.

با این وجود می‌بینیم که برخی از انبیا علیهم السلام کشته شده‌اند، مانند حضرت زکریا و پسرشان که به بدترین وجه شهید گردیدند. پس این چیست و آن چیست؟

سیدالشهدا علیه السلام در کربلا شهید شدند، پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم در أحد شکست خوردند، پس آن آیات چیست و این آیات چیست؟!

به دو معنا مؤمن شکست نمی‌خورد: نخست، در پایان کار «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» [8]

شکست‌ها و پیروزی‌های مقطعی

ما اینطور مثال زدیم که لیگ فوتبال حدود سی و دو بازی نود دقیقه‌ای دارد؛ اگر کسی در دقیقه‌ی ششم بازی هشتم گل بزند یا گل بخورد، علامت پیروزی یا عدم قهرمانی نیست، پایان آن مهم است. به این معنا؛ مؤمن حتماً پیروز است. اگر قرار است پایان کار مؤمن پیروزی نباشد که آن دینداری مفید نبود.

به معنای دوم هم مؤمن پیروز است، چون چنین است که پس از آرام گرفتن گرد و غبار، بسیاری از آن شکست‌ها خود پیروزی تلقی می‌شوند.

با مثال بحث را روشن‌تر می‌کنم: وقتی حضرت موسی علیه السلام دیدند آن «عبد الهی» که خدا به ایشان معرفی کرده بود، کشتی مردم را سوراخ کرد؛ اعتراض نمودند و گفتند: «کشتی ضدآب است، سوراخ می‌کنی! پس از این، در رده‌ی کشتی خراب و ارزان قرار می‌گیرد!» حضرت اعتراض کرد، چون شکست بود، کشتی از قیمت افتاد.

فرمود: اگر سالم بود، سلطان کل کشتی را می‌برد؛ اکنون سوراخ شده، ولی تعمیر می‌شود از قیمت آن می‌افتد، اما کشتی برای صاحب آن باقی می‌ماند.

یعنی گاهی اندکی تغییر در اوضاع، شکست را به پیروزی تبدیل می‌کند. فرض کنید با ماشین به فرودگاه می‌روید تا پرواز کنید، ماشین تصادف می‌کند و باعث تأخیر می‌شود، شما به پرواز نمی‌رسید بعد متوجه می‌شوید آن پرواز هم سقوط کرده است!

یعنی در بسیاری از موارد، اندکی تغییر در فضا سبب می‌شود معنای رخداد عوض گردد. یک نمونه‌ی آن در کربلاست، یک شکست صددرصد نظامی در روز عاشورا رخ داد، همه‌ی یاران امام شهید شدند و نوامیس ایشان به اسارت رفتند. اما اندکی بعد، به اندازه‌ی حدود سی سال؛ «عبدالملک مروان» نامه

نوشت: «اهل بیت را نکشید!»! «جَنَّبَنِي دِمَاءُ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ فَإِنِّي رَأَيْتُ بَنِي حَزْبٍ سَلَبُوا مُلْكَهُمْ لَمَّا قَتَلُوا

الْحُسَيْنَ» [9] وقتی آنان حسین را کشتند حکومت از دست یزیدیان خارج شد.

با اینکه پیروز شدند، ولی حدود سی سال بعد، در تحلیل گفتند شکست خوردند.

پس معنای عبارت «مؤمن شکست نمی خورد» مربوط به پایان نهایی کار یا پس از کنار رفتن گرد و غبار

حوادث است.

اما تا دلتان بخواهد مؤمن ناکامی و شکست دارد.

اگر چنین بیندیشیم که حتماً باید امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگی پیروز شود تا ما او را بپذیریم،

اشتباه کرده ایم. یعنی اگر امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگی شکست می خورد، دیگر حیدر کزار نبود؟

شاید در بدو امر دقت نکرده باشیم و همین گونه بگوییم.

اما والله اگر امیرالمؤمنین علیه السلام به دست «عمر بن عبدود» شهید می شد، هیچ تفاوتی با این

امیرالمؤمنین علیه السلام نداشتند.

یک نمونه ی آن وجود نورانی قمر بنی هاشم علیه السلام، ایشان نتوانستند آب بیاوردند و ناکام شدند، اما

باب الحوائج هستند.

شاید از جهت وقف، حضرت عباس علیه السلام نفر نخست در جهان تشیع باشند.

نسبت معنای شکست و پیروزی با حضرت زهرا سلام الله علیها و فاطمیه را در ادامه عرض خواهیم کرد؛

اما بحث دیگری هست که باید توضیح دهم چون سبب پیوند این دو مطلب است، سپس به بحث پیشین

پیوند خواهیم داد.

درنگی در فهم سنت الهی

خدا اخلاقیاتی دارد که این اخلاقیات تغییر نمی‌کند. به طور کلی، اگر اخلاق کسی تغییر نکند، قابل برنامه‌ریزی است.

به طور مثال؛ دستگاه‌ها همیشه بدون تغییر و به صورت ثابت عمل می‌کنند.

شما چگونه تایپ ده انگشتی می‌آموزید؟ با اینکه صفحه‌کلید را نگاه نمی‌کنید، اما می‌دانید که اگر این دکمه را بزنید، مثلاً «ک» نوشته می‌شود، یا آن دکمه را بزنید، «س» نوشته می‌شود. اگر هر مرتبه یک چیز بنویسد که آموزش معنا ندارد.

آداب تایپ در ثبات است؛ این کلید همیشه یک چیز می‌نویسد. کاملاً قابل پیش‌بینی است؛ اگر قرار باشد تغییر کند، اصلاً خراب می‌شود.

یا صفحه‌کلیدهای موسیقی که با آن می‌نوازند؛ مثلاً می‌خواهند قطعه‌ای از سریال امام علی علیه السلام را اجرا کنند، «نُت» را می‌نویسند و از روی آن می‌نوازند.

آن کلید مربوطه همیشه صدایی خاص می‌دهد، این یکی هم صدای دیگری دارد؛ اگر قرار باشد هر بار صدایی بدهد، آهنگساز با غیر آن فرق نمی‌کند.

من تا به حال حتی یک‌بار هم با این کلیدها کار نکرده‌ام، اما اگر قرار باشد هر مرتبه صدایی تازه بدهد، آن زمان است که این ساز و آن نوازنده که شصت سال کار می‌کند با من یکی است، اما در واقع، این طور نیست.

آن نوازنده را دیده‌اید؟ با اینکه موقع نواختن سر او بالا است، اما کار او ریتم دارد، هارمونی دارد، همه چیز منظم است.

البته سریال امام علی را با این ابزار نزنند بلکه با دستگاه دیگری بود ولی می‌شود شبیه‌سازی کرد.

بنابراین چون قابل پیش‌بینی است، در آن آموزش وجود دارد.

خداوند نیز اخلاقی دارد که قابل پیش‌بینی است و تغییر نمی‌کند.

یعنی اگر از پنجره فولاد حرم امام رضا علیه السلام بگذرید یا زاری کنید، سنت او تغییر نمی‌یابد.

«سنن» جمع «سنت» است لذا به آنها می‌گویند «سنت‌های الهی».

«فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا» [10] نه تغییر می‌کند و نه ماهیت آن عوض

می‌شود؛ یعنی نه گزینه را جابه‌جا می‌کند، نه محتوای آن را. همیشه ثابت است. همیشگی است.

یکی از سنت‌های الهی این است که انسان در این دنیا مسافر است و نمی‌ماند و دائمی نیست: «كُلُّ نَفْسٍ

ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» [11] پیامبر هم باشد، می‌میرد.

مرگ یعنی چه؟ یعنی انتقال از این فصل به آن فصل، از این نشئه به نشئه‌ی دیگر، از این دنیا به آن دنیا؛

جابه‌جایی است، سفر است؛ تغییر ندارد، حتمی و قطعی است.

اگر در روز ششصد رکعت نماز بخوانید و از پنجره فولاد هم بگذرید تغییر ناپذیر است.

خود امام رضا علیه السلام نیز «موت» را داشته است. مرگ همان انتقال است.

البته، ایشان حیات دارند و همه‌کاره‌ی عالم هستند، ولی این انتقال را داشته‌اند؛ روح مبارکشان به نشئه‌ی

دیگر منتقل شده است.

آدمی که یقین دارد می‌میرد، رفتارهایی خاص دارد.

وقتی می‌خواهید سفر کنید اگر سفر یک‌روزه باشد، کوله‌پشتی یا کیف کوچک می‌برید؛ اگر سه‌روزه باشد،

چیزی بیشتر؛ اگر یک‌هفته‌ای باشد، چمدان لازم است؛ لذا روشن است که هرچه سفر طولانی‌تر باشد،

وسایل و هزینه‌ها متفاوت است.

اما اگر به یقین بدانید سفری در پیش دارید ولی بار خود را آماده نکرده‌اید، دچار استرس می‌شوید.

اکنون می‌خواهید به سفری بروید که انتها ندارد، نه دو روزه است و نه صدروزه است، آن زمان چه

می‌کنید؟

درست است که امیرالمؤمنین علیه السلام با کسی قابل قیاس نیست، ولی می‌توان منطق بعضی از رفتارهایشان را درک کرد. حضرت در قله است، ما در دامنه؛ ما به مقام ایشان نمی‌رسیم، اما منطق حضرت برای فهم ما قابل درک است.

خدا علی بن ابی‌طالب علیه السلام را طوری نیافریده که شب‌ها بی‌دلیل برخیزد و ضجه بزند؛ امیرالمؤمنین علیه السلام می‌داند مرگ در پیش دارد؛ یعنی سفر، آن هم سفری بی‌بازگشت. وقتی قرار است بازگشتی در کار نباشد، پس باید برخی وسایل خود را ببرد و آماده‌ی آن باشد. باید به اندازه‌ی کافی بار و بُنه داشته باشد.

از همین روست که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه نیمه‌شب برمی‌خیزد و ضجه می‌زند و از حال می‌رود، «آهٍ مِنْ قَلَّةِ الزَّادِ» [12] بار من کم است و «و طُولِ الطَّرِيقِ» راه سفر طولانی.

درست است که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه با کسی قابل قیاس نیست و کلاس حضرت با ما متفاوت است اما منطق این است که ایشان از همه بیشتر به مرگ یقین دارد، لذا رفتاری دگرگونه دارد.

فرمود: «أَكْبَسُ النَّاسِ، أَشَدُّهُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ» [13] چه کسی از همه زرنگ‌تر است؟ کسی که بیشتر یاد مرگ می‌کند. آن‌که سفر در پیش دارد، وسایل خود را آماده می‌کند و از قبل برنامه‌ریزی دارد.

اگر قرار بود مدام سنّت‌ها تغییر کند، شما به هم می‌ریختید.

یکی از سنّت‌های خدا «مرگ» است؛ دیگری این است که همه‌ی اجزای عالم تکویناً به هم پیوسته‌اند. یعنی این‌که می‌دانید اگر در بزرگراهی شلوغ، که همه با سرعت صد و بیست کیلومتر حرکت می‌کنند، ناگهان بایستید، چه رخ می‌دهد!

کسی عمداً وسط بزرگراه نمی‌ایستد، بعد بگوید: «خدایا، لطفاً نگذار کسی با من اصابت کند»! یا کسی از ارتفاع صد متری بپرد و در راه بگوید: «خدایا، لطفاً استخوانم نشکند»! و اگر شکست بگوید: «تو چه خدایی هستی که وقتی می‌پریم می‌شکنم»! روشن است که نباید می‌پرید. در نتیجه دیگران را نباید ملامت کرد، «وَلَوْ مَوْأَا أَنْفُسَكُمْ» [14]

پس این‌گونه نیست که بگوییم خدایی است تندخو، خشمگین، که آتش را آفریده و گفته است: «بدمید، بدمید، می‌خواهم عذاب کنم»! نه.

بلکه می‌فرماید اگر به محبت حضرت زهرا سلام الله علیها به شیعیان ایشان خدمت کنید، این کار این اثر را دارد؛ اگر به مؤمنی سیلی بزنی، آن اثر را دارد.

قرآن می‌فرماید: اگر اموال یتیمان را بخورید، همین‌اینک در شکمتان آتش است. منتها، گاهی انسان آن دردها را نمی‌چشد؛ مانند بیماران دیابتی شدید، که پای‌شان زخم می‌شود و چون حس درد ندارند، عفونت عمیق‌تر می‌شود.

می‌فرماید: «تو هم یک بیماری داری؛ وقتی اموال یتیم را می‌خوری، هم‌اکنون در شکم تو آتش است»، اگر از این سفر به آن سفر بروید، آن زمان سوزش آن را حس می‌کنید. لذا می‌فرماید مال حرام نخورید. بر فرض فردی می‌گوید من می‌خواهم اموال بچه‌های یتیم محله را بخورم ولی آتش نگیرم؛ می‌فرماید نمی‌شود چون قرار بر این است.

البته واضح است که خدا آتش نمی‌زند، خودتان انتخاب کرده‌اید؛ مثل آن پرش است. انتخاب خودتان بوده است.

پس ما برای چه توبه می‌کنیم؟

می‌فرماید «بِمَا كَسَبُوا»! [15] نعوذ بالله. نستجیر بالله، این‌گونه نیست که خداوند بفرماید: «می‌خواهم در قیامت او را بسوزانم». بلکه من کارهایی انجام می‌دهم که اگر اندکی حس معنوی من قوی بود، در همین جا آن را احساس می‌کردم.

شخصی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد: «آقا، من هم‌اکنون صدای ناله‌ی اهل دوزخ را می‌شنوم»؛ چون حس معنوی او قوی شده بود.

وقتی فرمود اموال یتیم را بخورید در شکمتان آتش است، این حس وجود دارد اما اکنون آن را حس نمی‌کند. وقتی اندکی عبادت می‌کرد آن را درک می‌کرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در این جاست، اما گویی به بهشت می‌نگرد و گویی دوزخ را نیز مشاهده می‌کند. همه جا «بِمَا كَسَبُوا» است. خودتان می‌خواهید از بلندی بپرید، خودتان خواسته‌اید حالتان را خوب کنید؛ پس توبه چیست؟

توبه امری شبیه معجزه است. «رَدِّ شَمْسٍ» برای امیرالمؤمنین علیه السلام معجزه بود؛ یعنی قواعد فیزیکی را بر هم زد. تصور نکنید کار خاصی صورت گرفته است؛ شما هر بار که توبه کرده‌اید، خداوند همان کار را برای شما انجام داده است. زیرا جعل الهی بر این اساس است که هر عملی اثری دارد. مثل زمانی که از بلندی می‌پرید و استخوان شما می‌شکند. اینگونه نیست که از صد متری روی هوا بپریم و بگویم اشتباه کردم لذا انتظار داشته باشم که استخوان من نشکند. هیچ‌کس هم چنین انتظاری ندارد؛ توبه همین گونه است؛ حضرت حق قبول می‌کند و جعل تکوینی خود را نگه می‌دارد.

یعنی درواقع می‌فرماید خودتان می‌دانید «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ» [16] از این طرف بروید «شَاكِرًا»، از سوی دیگر بروید «كَفُورًا»؛ اما می‌داند و با غلط زیادی که انجام می‌دهد می‌پرد. بعد می‌گوید: «امیدوارم که نشکنم»!

بعد می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا» [17]

خدای متعال برای امیرالمؤمنین علیه السلام یک مرتبه «رَدِّ شَمْسٍ» کرده‌اند، اما برای ما، هر مرتبه که توبه کرده‌ایم، ما را بخشیده است. در واقع چون این کار خلاف تکوین عالمین است، خلاف قوانین فیزیک عمل کرده است.

توبه از جانب خداوند بسیار مایه گذاشتن است. خداوند چقدر از لطف خود مایه گذاشته است و توبه‌ی ما را می‌پذیرد!

چون من گرفتار عمل خود هستم و سپس می‌گویم اشتباه کردم، در حالی که اگر بر اساس منطق ما بود، کسی جرأت توبه نداشت. می‌گفتیم غلط ماست، اما خداوند خود می‌فرماید: «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى

أَنْفُسِهِمْ»، [18]... صد مرتبه آن غلط را کردی و من هم قوانین آخرت را بهم زده‌ام «لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ
إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا»...

ما حق توبه نداریم؛ مثالی می‌زنم...

تصور کنید شخصی گرفتار گروهی از دزدان شده باشد و کسی جان خود را به خطر اندازد و او را نجات دهد، به خانه ببرد، دختر خود را به ازدواج او درآورد، کارخانه‌ای به او بدهد، سپس آن شخص برخلاف آن نیکی‌ها رفتار کند و سر پسر او را ببرد، بعد بگوید: «یک مرتبه دیگر به من فرصت بدهید!»! اصلاً کسی چنین حرفی نمی‌زند.

توبه‌های ما اینچنین است.

خداوند «أَزْحَمُ الرَّاحِمِينَ» [19] است. یعنی اگر ما بدانیم، خداوند بسیار با مروت است و بسیار با مرام است...

حتی در دعای کمیل نیز چنین آمده است که کسانی از «الْكَرَامُ الْكَاتِبِينَ» [20] یعنی فرشتگان نگارنده، که اعمال نیک و بد ما را می‌نویسند، هنگامی که بنده‌ای گناهی بزرگ انجام می‌دهد، این عمل، آن قدر بد است که فرشته باید نفرین کند، اما خداوند چنان مقدّر می‌فرماید که این فرشتگان نبینند.
در دعای کمیل می‌خوانید: «وَالشَّاهِدَ لِمَا خَفِيَ عَنْهُمْ»، یعنی صبر کنید... این فرشتگان نبینند، شاید او چند ساعت بعد توبه کند.

یعنی مسئله‌ی توبه و پذیرش و مغفرت از جانب خداوند، یک عنایت بسیار بزرگ است.

ما در حالت عادی چنین بخششی را نسبت به کسی که با ما چنین کاری کرده باشد، انجام نمی‌دهیم.
لذا اگر کسی که قوانین و اخلاق خداوند را بداند و آداب و سنن الهی را بشناسد، رفتارهایش تغییر می‌کند.

سنت ابتلا

اندکی مقدمه درباره‌ی سنن الهی گفتیم. یکی از سنت‌هایی که به ما و فاطمیه نیز مربوط است، «سنت ابتلا» است.

«بلا» یعنی چه؟ کمی اندیشیدم که چه مثالی بزنم تا اینجا مطلب روشن شود. به نظرم این مثال بدی نیست: «سنت ابتلا» یعنی این که انسان در هر لحظه، دائماً در دوراهی‌ها و سهراهی‌هایی قرار می‌گیرد، سپس باید یکی از آنها را انتخاب کنید، آنوقت این انتخاب‌ها او را یا رشد می‌دهد یا موجب سقوط می‌شود. به کسی فقر داده می‌شود، در فقر، عفت پیشه می‌کند یا به دیگران حسادت می‌ورزد، یا دست به دزدی می‌زند، صبر، شکر، رضا... همینطور که می‌بینید همه‌ی این‌ها انتخاب هستند. به او ثروت داده می‌شود، دچار تکبر نمی‌شود، در راه درست مصرف می‌کند، حقوق اهل آن را می‌دهد، این‌ها همه انتخاب است. یعنی هم فقر بلاست و هم ثروت بلاست.

بیماری می‌آید چگونه آن را تحمل می‌کند، صبر می‌کند یا ناشکری می‌کند یا سلامتی می‌یابد، از سلامت و عمر خود چگونه استفاده می‌کند!

سه ساعت می‌نشیند و فیلم می‌بیند... من نمی‌خواهم بگویم فیلم نگاه نکند، اما باید بداند که سه ساعت از عمر خود را برای آن می‌گذارد، عمری که قیمت ندارد. پس باید طوری انتخاب کند که بعداً پشیمان نشود. همه‌ی کارهای ما در بلا و ابتلاست، یعنی همین دوگانه‌ها و سه‌گانه‌هایی که انسان باید از میان آن‌ها یکی را انتخاب کند. اگر خداوند قدرت می‌دهد، آیا زور بگویم و متکبر شوم و مکر و حيله بکار ببرم، یا خدمت کنم، فقرا و بیچارگان را دریابم... همه این‌ها انتخاب است. کدام یک را انتخاب می‌کنم؟

گاهی خداوند انسان را ضعیف می‌کند، زبردست می‌کند. در این جا چه می‌کند؟ چون ضعیف شده است،

آیا برای این که قوت یابد، برای هر کسی کمر خم می‌کند یا خیر؟

همینطور که می بینید «قدرت» ابتلاست، ضعف هم همین طور، ثروت و فقر هم ابتلا هستند.

اما چرا معمولاً ضعف و فقر را ابتلا می دانیم؟ چون این ها جزو چیزهایی هستند که دردشان را حس می کنیم.

زمانی ما درد بعضی چیزها را حس می کنیم، اما در بعضی دیگر درد را حس نمی کنیم. اتفاقاً ثروت و قدرت از ابتلاهای سخت تر هستند، زیرا انسان متوجه نمی شود که ابتلاست.

خداوند در قرآن سوره فجر می فرماید: هرگاه به انسان مال و ثروت و قدرت بدهیم، «فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ» [21] پروردگار او را خیلی دوست داشته است! چرا؟ چون ثروتمند است!

اما وقتی این مال را درست و شایسته خرج کرد یا، وقتی این قدرت را همانند یک انسان عاقل در راه درست مصرف کرد، آن زمان است که «أَكْرَمَنِ».

اما وقتی مال از او گرفته می شود، گرفتار مشکلات می شود، «فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ» [22] می گوید خداوند ما را آدم حساب نمی کند!

اما خود حضرت حق جل جلاله می فرماید اینگونه نیست.

گاهی فقر می دهد تا ببیند چگونه عمل می کنید، تا رشدتان دهد.

خداوند در قرآن، در دو صفحه کنار هم، دو پیامبر را مثال می زند؛ یکی از آن دو حضرت سلیمان علی نبینا و آله و علیه السلام است، امروزه خیلی از مراحل قوت حضرت سلیمان علی نبینا و آله و علیه السلام قفل است؛ اشاره می کنم ببینید...

اکنون ما بسیار پیشرفت کرده ایم؛ مثلاً بخواهیم جسمی را جابه جا کنیم... موشک، پرتابه شده است، می گویند حدود هشت دقیقه طول می کشد تا موشک های ما به اسرائیل برسند.

در سرعت بسیار بالا چه چیزی را می توانیم جابه جا کنیم؟ تنها سیگنال، صفر و یک.

آن طرف یک پردازشگر می‌گذارند و تفسیر می‌شود و به تصویر دیجیتالی تبدیل می‌گردد که شما می‌بینید، در واقع، چیزی جابه‌جا نمی‌شود. یعنی شیء نیست که آن روی ترازو قابل توزین باشد. بدون جابه‌جایی یک شیء، صفر و یک را برای شما تفسیر می‌کند.

اکنون ما بسیار پیشرفته‌ایم؛ «آنی»، آنی که می‌گوییم یعنی بسیار سریع، صفر و یک ارسال می‌کنیم. تخت سلطنتی بلقیس که چند تُن و چند هزار کیلو وزن داشت، حضرت سلیمان علی نبینا و آله و علیه السلام فرمود: چه کسی می‌تواند آن را بیاورد؟ هنوز که هنوز است، تکنولوژی عالم در برابر آن عمل عاجز است. او گفت: قبل از آن که چشم برهم بزیند، آن را خواهیم آورد.

این کلاس را ببینید!

دیگری گفته بود: «پیش از آن که از جای خود بلند شوید می‌آورم». حضرت فرمود: «طول می‌کشد». او گفت: «من پیش از چشم بر هم زدن آن را می‌آورم». این یعنی اوج سرعت. هنوز تکنولوژی دنیا به این حد نرسیده است. اما نهایت تکنولوژی در خدمت حضرت بود: «باد» در خدمت حضرت است، «جن» در خدمت است، دیده‌بان ایشان «دهد» بود. اینها همه آیات قرآن است. اکنون پهباد می‌فرستند تا تفسیر کرده، تصویر و داده بازگرداند. شما بروید آیات مربوط به سخنان هدهد در قرآن را ببینید؛ هدهد مفسر توحید است. وقتی دیر می‌کند و حضرت سلیمان علی نبینا و آله و علیه السلام می‌فرماید: اگر دلیل تأخیر خودت را نیاوری، تو را خواهیم کشت!

برخی می‌گویند: «چقدر سخت می‌گیرد»، سخت می‌گیرد چون سطح او بالاست. سپس هدهد گفت: به جایی رفته بودم که مردم آنجا ناشکر هستند و خدا را عبادت نمی‌کنند». حضرت می‌فرماید برو و این پیام را به آنان بده...

بعد از این همه اعمال که انتهای دارایی و ثروت و قدرت است، قرآن می‌فرماید: «نِعْمَ الْعَبْدُ»؛ [23] ولی

سلیمان «عبد» است، «بنده» است... با وجود این همه ثروت، بنده است!

در ادامه‌ی آن آیات، جناب ایوب علی نبینا و آله و علیه السلام را بنگرید؛ فرزندان حضرت از دنیا رفتند،

همسر ایشان بدنام شد، خود نبی خدا بیمار گشت و اموال از دست رفت. با این حال، قرآن فرمود: «نِعْمَ

الْعَبْدُ» ایوب بنده خیلی خوبی بود.

این دو نبی نقطه‌ی مقابل هم هستند، یکی از ایشان با وجود این همه ظهور قدرتهای عجیب چنان

حکومتی کرده است که معلوم نیست چنین حکومتی بعد از این دوباره باشد...

امام هم قدرت زیادی دارد اما ظهور و بروز نمی‌دهد.

من در مورد حضرت سلیمان علی نبینا و آله علیه السلام «منطق الطیر» را مثال زده‌ام.

امروز اگر کسی بگوید با ابزاری چون «گوگل» و ترجمه‌ی فوری، ما نیز کارهایی انجام می‌دهیم؛ سلیمان

علی نبینا و آله علیه السلام با پرندگان و حیواناتی همچون مرغان و سوسمار نیز سخن می‌گفت؛ بسیار جلو

بود، اما «نِعْمَ الْعَبْدُ» بود.

آن جناب که فرزندان‌شان کشته شدند، همه چیز از دست‌شان رفت، باز هم «نِعْمَ الْعَبْدُ» است.

یعنی شما دائماً در لحظه‌ی انتخاب هستید، حال چگونه انتخاب می‌کنید؟

با هر دو مسیر می‌شود پرید. پرید یعنی عبد شد. چون «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» [24] یعنی

عبد که شدید بالا می‌روید.

عبد بشوید یعنی بنده دیگری نیستید. کسی که بنده‌ی رئیس خود است یا چاپلوس است، یا نفس‌پرست

است... اگر همه را کنار بگذارد عبد شده است. عبد شدن یعنی آزاد شدن.

من از آن روز که در بند توأم آزادم...

ما خیلی خودمان را دست بالا می گیریم که می رویم حرم امام رضا علیه السلام می گوییم «عَبْدُكَ وَبْنُ
عَبْدِكَ»! دروغ می گوییم؛ چون شهوت پرستی، عصبانیت و میل های درونی ما را می گردانند. دائم در پی نفع
خود هستیم. این چه عبد بودنی است؟

عبد بودن بسیار مرتبه ی بالایی می خواهد که من وقتی می گویم «عبدُک»، یعنی هر آنچه تو فرمان دهی
انجام می دهم و دیگر هیچ ربّ و اربابی، مالکی ندارم.

شکست، یکی از ابتلائات الهی است

یکی از ابتلائات الهی این است که انسان را پیاپی در مقاطع کوتاه دچار شکست و ناکامی می‌کند. قبلاً عرض شد که در نهایت کار اینگونه نیست.

امیرالمؤمنین علیه السلام را بنگرید؛ چون جانباز بودند دائم بیمار می‌شدند و بستری می‌گشتند. آیا امیرالمؤمنین علیه السلام نباید بیمار شود! البته که ایشان هم بیمار می‌شوند. در این عالم هیچ کسی به اندازه‌ی امیرالمؤمنین سلام الله علیه از دست نداده است. چون کسی به اندازه حضرت دارایی نداشته است. کسی زهرا سلام الله علیها را نداشته تا بخواهد از دست بدهد. «وَحَبَاهُ بِكُلِّ فَضْلٍ عَظِيمٍ»... خدا هر چه داشت به علی علیه السلام داد، سپس میان در و دیوار، در همان یک واقعه‌ی عظیم، همه را یک جا بازستاند، «وَبِمَقْدَارٍ مَا حَبَاهُ ابْتِلَاءٌ»...

این شکست‌ها از سرِ مهربانی خداست؛ خدا «أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» است...

اگر خدای متعال به امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده بود باید در فلان جنگ بسیار زخمی شوی... در جنگ أحد بسیار زخمی شدند، اما زنده ماندند و گریستند که؛ «پس چرا شهید نشدم؟» علی بن ابی طالب علیه السلام باید جایی بایستد که مأمور به جنگ نباشد، ایشان خیلی نسبت به حضرت فاطمه سلام الله علیها حساس بودند، لذا مبتلا شدند به آنکه باید حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها را در برابر چشمان ایشان از ایشان بگیرند.

وقتی این بزرگواران اینگونه دچار چنین بلاهایی می‌شوند، تکلیف ما روشن است. ما نیز به صورت مقطعی دچار از دست دادن می‌شویم.

خداوند برای آنکه خطایی از من را برای من جبران کند و بنده در قیامت بدهی نداشته باشد، گاهی مرا دچار بلا می‌کند؛ گاه انسان خود خطایی نکرده است.

مثلاً گاهی من در کسب و کار درست عمل نکرده‌ام، سپس زمین می‌خورم؛ حق من همین است، چون اشتباه کرده‌ام. گاهی هم هیچ اشتباهی نکرده و ناگاه جنگ می‌شود، موشکی به انبار می‌خورد، اموال او از بین می‌رود. آن بی‌چاره نه گناهی کرده و نه جرمی دارد؛ اما کسی که موشک انداخته، حساب دیگری دارد. گاه بلاهای ما به هم پیوسته‌اند؛ یکی باید پاسخ دهد، و این یکی دچار محرومیت می‌شود.

خدا به صراحت می‌فرماید که گاهی من شما را پیروز می‌کنم و گاهی شما را شکست می‌دهم. در یک بازار با اجناس مشابه و در یک صنف کاری؛ یکی در مقایسه با دیگری ده برابر درآمد دارد. ممکن است که یکی بد عمل کرده باشد، پس این تاوان او باشد؛ از طرفی احتمال دارد هیچ بدی هم نکرده باشد و این ابتلا برای اوست.

امیرالمؤمنین علیه السلام در روزهایی که فاطمه سلام الله علیها در خانه گرسنه بودند، چرا چنین بود، مگر چه کرده بود؟

درواقع خدا فرمود: «علی جان! تو از گرسنگی حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها بسیار رنج خواهی کشید، اما من الان می‌خواهم دچار فقر باشد». گاهی هم همان امیرالمؤمنین علیه السلام، سالی چهل هزار مثقال طلا درآمد داشت. خطا هم نکرده است.

نکته همین جاست: اگر من دچار بلایی شدم و اگر در انتخاب دچار دوگانه شده‌ام برای این است که مغرور نشوم. چون نمی‌دانم آن بلا برای مجازات من است یا برای بالاتر بردن و سیر دادن من در مسیر رشد است. لذا از آن مورد می‌ترسم، به این امید دارم و پرو نمی‌شوم.

دیده‌اید کسانی را که «گل‌یاپوچ» بازی می‌کنند، اصلاً نمی‌توانید دست خدا را بخوانید؛ اصلاً نمی‌دانید، الان مرا بخاطر خطایی که کرده‌ام مجازات می‌کند، یا می‌خواهد مرا رشد دهد!

در قرآن می‌فرماید «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» [25] اگر به بلایی مبتلا شدی، بگو لابد در جایی غلطی کرده‌ام، پس توبه کن. «وَمَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ» [26] و هر خیری به تو رسید، بگو خدا عطا کرده است، باز هم مرا تحمل کرده است؛ تا وادی پررویی رخ ندهد. او ما را دوست دارد.

بحث شکست را قبلاً بیان کردیم؛ یک نمونه از ابتلای الهی «شکست» است.

به حضرت عباس علیه السلام می‌گویند...

حضرت بیست سال مشق شمشیر کرده است، پدر ایشان در احد یکتا پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم را حفاظت کرده است؛ ایشان هم به نحوی تمرین کرده که یکتا از امام حسین علیه السلام دفاع کند. تا عباس بن علی صلوات الله علیهما اجمعین هست، امام حسین علیه السلام زخم برداشته است. همه اصحاب امام حسین علیه السلام شهید شدند، او تنها با امام حسین علیه السلام است. امام هم الآن نباید به میدان برود، پس من باید به میدان بروم؛ بیست سال برای چنین روزی زحمت کشیده است... آن قدر که به قول شیخ «محمد رضا عذری»، که بسیاری از علما می‌گویند اهل بیت علیهم السلام به آن شعر او توجه کرده‌اند...

وقتی امام حسین علیه السلام به بالای سر حضرت عباس سلام الله علیه رفت؛ شیخ از امام حسین علیه السلام در شعرش اینگونه نقل کرده که: «الْيَوْمَ نَامَتْ أَعْيُنُ بَكٍّ لَمْ تَنَمْ» [27] آن‌هایی که از ترس تو نمی‌خوابیدند، امشب آسوده می‌خوابند، «وَسَهَّرَتْ أُخْرَى»، اما یک گروهی بودند که تا بودی در آرامش بودند، «فَعَزَّ مَنَامًا»، امشب حضرت زینب کبری سلام الله علیها است که خواب ندارد...

به امام حسین علیه السلام عرض می‌کنند که آقا آیا من به میدان بروم؟ حضرت فرمودند: نه!

ابتلای اصلی امیرالمؤمنین علیه السلام این نیست که «برو تا کشته شوی». چون این موضوع که برای

امیرالمؤمنین صلوات الله علیه شیرین بود!

این من هستم که ضعف نفس دارم، بیچاره و ذلیل هستم و از مرگ می‌ترسم. ولی امیرالمؤمنین علیه

السلام زمانی که کشته نمی‌شود، گریه می‌کند!

البته وقتی من می‌گویم ابتلای امیرالمؤمنین، ابتلای من، قیاس نشود؛ اصلاً کلاس ما با ایشان قابل

قیاس نیست. اما یک منطق دارد.

مثل اینکه من سه متر در ساعت حرکت می‌کنم، دیگری سه میلیون متر در ساعت حرکت می‌کند. هر دو حرکت است، اما این کجا، آن کجا.

وقتی من صحبت از ابتلا می‌کنم؛ شما نگویید: «امیرالمؤمنین علیه السلام را کنار خودش می‌گذارد!» خیر، اصلاً قابل قیاس نیست، ولی منطق آن یکی است.

ابتلای اصلی امیرالمؤمنین علیه السلام جنگ نیست؛ ننگیدن است.

ان شاء الله اگر زنده باشم، جلسات آخر، منطق قرآنی ننگیدن حضرت را بیان می‌کنم که چرا امیرالمؤمنین صلوات الله علیه ننگیدند.

اینجا حضرت نباید بجنگند؛ این برای حضرت سخت بود. سخت بود که فرمود «فَصَبْرٌ وَ فِي الْعَيْنِ قَدَى» [28]... فرمود: «وقتی می‌دیدم و صبر می‌کردم، انگار تیغ در چشم من بود».

یعنی آنقدر که سخت بود نمی‌توانستم تحمل کنم. اما تحمل کردم؛ صبر کردم، ولی تیغ در چشم من بود. اگر سیدالشهداء علیه السلام بفرماید «عباس جان! به میدان جنگ برو»، این فرمان برای حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام مسرت‌بخش است. اما می‌گوید آب بیاور.

شما نمی‌بینید حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام یک کلمه با سیدالشهداء صلوات الله علیه بگو مگو کند که مثلاً بیست سال است من زحمت کشیده‌ام، بگذار الآن به میدان بروم!

صریح آیات قرآن است که بعضی اوقات می‌خواهم به جهتی شکست بخورید.

سیدالشهداء صلوات الله علیه در هنگام اوج شکست ظاهری، در گودال قتلگاه به خدای متعال عرضه می‌دارد «اللَّهُمَّ أَنْتَ مُتَعَالِي الْمَكَانِ» [29]. تشکر می‌کند!

چرا امام حسین علیه السلام در کربلا هر چه کشته می‌دهد چهره‌شان برافروخته‌تر است؟ چون می‌گوید من چیزی را در راه تو حقیقی از دست نمی‌دهم.

فروشنده‌ی بازاری، از خدا می‌خواهد که جنس را به یک مشتری خوش حساب و کسی که به قیمت می‌خرد، بدهد. وقتی به بالاترین قیمت که فوق رغبت اوست، می‌فروشد، راضی است.

سیدالشهداء علیه السلام در کربلا این طور است. هرچه داشت آورد و معامله کرد، در آخر گفت: «یک طفل کوچک هم هست»، لذا هرچه داغ می بینند برافروخته تر است؛ چون از دست نداده است. ظاهراً از دست دادن است اما حضرت می دانند که چیزی از دست نداده اند. یعنی ما باید در میان این شکست ها بدانیم که این ها شکست نیست؛ شکست آن است که من با غیر او معامله کنم.

مرام حضرت را ببینید. سیدالشهداء سلام الله علیه هرچه داشت، با وجود محدودیت هایی که داشت در راه خدای متعال بخشید؛ و خداوند عز و جلّ سلطنت خود را در دنیا به امام حسین علیه السلام داده است. شب قدر هم می گویند «أَفْضَلُ الْقُرْبَاتِ» این است که «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ» بگویند؛ گناه کرده اید و می خواهید من به شما نگاه کنم؟ بگویند: «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ». خدا با وفاست.

اعتماد به خدای باوفا

لذا «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ»، [30] خدا خریدار است، خوب می‌خرد، به قیمت هم می‌خرد، حتی فوق قیمت هم می‌خرد، باوفا هم هست.

من به این موضوعات اعتقاد ندارم که در میدان جنگ فرار می‌کنم.

بچه‌ای می‌خواهد درس بخواند. یکی مهندس می‌شود، اگر موفق باشد عالی است. پزشک می‌شود، اگر موفق باشد عالی است. اگر بخواهد طلبه شود، به او می‌گوید: «در طلبگی پول نیست، رها کن»، چون می‌ترسد فرزند او طلبه شود.

من نمی‌گویم همه طلبه شوند، استعداد و علاقه و توانایی خود را باید ببیند؛ ما در هر رشته‌ای نیاز داریم. شما هر رشته‌ای علاقه داشته باشید، برای خدمت به مسلمانان و شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام در کشور نیاز است. هرچه دوست دارید. من هرگز به کسی نمی‌گویم: «به فلان رشته برو». اما در جایی هم هست که فرد استعداد دارد، برود طلبه شود؛ می‌گوید: «پول در آن نیست».

خب فرض کن پول هم در آن نیست؛ چون اگر طلبه‌ای بخواهد خوب درس بخواند، نمی‌تواند کار کند. وگرنه مثل علامه طباطبایی و آقای بهجت نمی‌شود. البته استثناء هم وجود دارد.

اما شما می‌توانید بیشتر کار کنید، صد مرتبه در قرآن خوانده است که، «وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» [31] اما اعتماد نمی‌کند می‌گوید: «نه، در آن پول نیست»؛ شما اگر استعداد ندارید کار کنید، او که استعداد دارد درس بخواند، شما هم خرج او را بدهید.

برادر شما یا پدر یا پسرعموی شماست، او را که می‌شناسید. بعضی از روحانیون بد هستند، پسر را که می‌شناسی، آن پسر که فلانی نیست که بگویند: «نمی‌دانم چطور آدمی است»... او پسر شماست با اینکه صد بار هم خوانده است «وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»، اما باز قبول نمی‌کند، می‌گوید نه، پول در آن نیست.

البته کار بسیار سختی است؛ اصلاً نباید کسی را تحریک کرد که طلبه شود، چون کار مشکلی است، مانند بعضی از رشته‌های دیگر که بسیار سخت هستند، طلبگی هم کار سختی است.

یکی از سختی‌های این موضوع این است که دوره‌ی تحصیل آن طولانی است و اگر کسی این دوره‌ی تحصیل را درست طی نکند، خروجی مفیدی ندارد.

مثل آن است که بگویید من یک موشک ساختم، روی لانچر هم گذاشتم، فقط پرتاب نمی‌شود. این طلبه اگر بخواهد درست شود، باید یک دوره‌ی طولانی مثلاً بیست و پنج سال را طی کند. دوره‌ی دکتری حدود یازده سال است؛ دوره‌ی تحصیل طلبگی طولانی و سخت است، اگر بخواهد خیلی موفق باشد.

نباید کسی را بیهوده جو زده کرد. ولی اگر کسی استعداد و علاقه دارد، باید بداند «وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ». خدای متعال ما را در مقاطعی از زندگی دچار شکست و ناکامی می‌کند تا ببیند چه کسی آن را ناکامی حساب می‌کند و چه کسی آن را معامله حساب می‌کند.

این بحث در جلسات بعد ادامه خواهد یافت.

روضه و توسل به حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها

بعضی روضه‌ها در ایام فاطمیه، بگونه‌ای است که انسان احساس می‌کند سینه او را شرحه شرحه می‌کنند.

از طرفی اعتراف می‌کنم بعضی از روضه‌ها را عمداً خراب می‌کنم، یعنی می‌بینم اگر بخواهم آن روضه را بی‌پروانم، خیلی داغ می‌شود. خدا شاهد است، معتقد هستم امیرالمؤمنین علیه السلام به مجالس حضرت زهرا علیها السلام نگاه می‌کنند؛ انسان خجالت می‌کشد در برابر کسی که داغ دیده، این داغ را بی‌پرواند. بعضی هم خواب حضرت را دیده‌اند، حضرت فرموده‌اند مراعات حال ما را کنید و دیگر شما لگد نزنید. لذا در لفافه روضه را می‌خوانم.

گاهی داغی روضه‌ها به ضرب و تیغ و تازیانه است و گاهی روضه‌ها احساسی هستند. روضه‌های احساسی سخت‌تر هستند، این روضه‌ها روحی هستند.

وقتی محبت خیلی شدید است و کسی را خیلی دوست دارید، همین که بگوید سرم درد گرفت، به هم می‌ریزد؛ لازم نیست لگد خورده باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام به خانه آمدند، دیدند حضرت زهرا علیها السلام بی‌صدا گریه می‌کنند، چون این اواخر دیگر صدا نداشتند...

من این موضوع را می‌گویم، شما هر وقت دعای توسل خواندید، این موضوع را به یاد بیاورید. وقتی دعای توسل می‌خوانید، به حضرت زهرا علیها السلام می‌رسید، عبارت «**يَا سَيِّدَنَا وَ مَوْلَانَا**» را اینگونه می‌گویید «**يَا سَيِّدَتَنَا وَ مَوْلَاتَنَا**» مولای خود را این‌طور صدا می‌زنیم، چون «بی‌بی» هستند.

امیرالمؤمنین علیه السلام با سرعت آمدند و سر حضرت را به دامن گرفتند. امیرالمؤمنین علیه السلام نیز

همان‌گونه صدا زدند: «**يَا سَيِّدَتِي مَا يُبْكِيكِ؟**»، [32] چرا این‌چنین گریه می‌کنید!

من اینگونه توضیح می‌دهم؛ یعنی دستت درد می‌کند؟ پهلویتان درد می‌کند؟ سرتان درد می‌کند؟ چرا این‌گونه گریه می‌کنید؟

حضرت زهرا علیها السلام با همان صدای بی‌رمق فرمود: «أَبْكِي لِمَا تَلْقَى بَعْدِي»، برای غربت تو گریه می‌کنم... برای خودم گریه نمی‌کنم. برای این گریه می‌کنم که دیگر زهرا ناتوان است و می‌رود و نمی‌تواند از تو دفاع کند... تو در حال تنها شدن هستی، برای غربت تو گریه می‌کنم...

شاعری این موضوع را حدود صد و پنجاه سال قبل دست‌مایه‌ی روضه‌ای کرده است. خدا می‌داند گفتن آن سخت است، ولی اگر کمک کنند اشاره می‌کنم.

از «بی‌بی» در شعر خود سؤال می‌کند، می‌گوید: «بی‌بی جان! شما خیلی مصیبت و سختی دیدی. اما کدام یک برای شما سخت‌تر بود؟ آیا آن جا که او در مسجد، در مقابل مردها به شما حرف بدی زد؟»... نقلی داریم که ان شاء الله دروغ باشد؛ از بس آن شخص حرف زشتی زده بود حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردند: «ای کاش به این دنیا نیامده بودم»... ابتدا منطوق این موضوع را به شما بگویم.

اگر انسان در راه امیرالمؤمنین علیه السلام فحش بخورد، عشق است، اما خود حضرت زهرا سلام الله علیها دید، به ناموس امیرالمؤمنین علیه السلام جلوی چشم حضرت جسارت کردند، برای غربت امیرالمؤمنین علیه السلام آتش گرفت... برای همین فرمود: ای کاش به این دنیا نیامده بودم که جلوی چشم تو این سخن را به من بگوید...

«ابن‌یتیم»، عالم، مجتهد و شاعر است حدود صد و پنجاه سال پیش می‌گوید: «اینکه اهانت کردند، خیلی به شما سخت گذشت؟ وقتی گفتند باید برای درستی سختان شاهد بیاورید سخت بود؟ یا اینکه لگد زدند، به شما سخت گذشت؟ آن جا که دستی بالا رفت، به شما سخت گذشت؟ یا اینکه غلافی بالا رفت، سخت گذشت؟ اینکه پسران سقط شد، به شما سخت گذشت؟ یا اینکه در خانه را آتش زدند، به شما سخت گذشت؟!...»

خدایا کمک کن؛ سپس می گوید: نه! من می دانم... «وَأَشَدُّ مِنْ هَذَا عَلَيْكَ كَابَةً» از همه‌ی این‌ها برایتان سخت‌تر و جگرسوزتر چه بود؛ آن لحظه‌ای که حضرت محسن علیه السلام شهید شد و حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها غرق در خون بلند شد و دید امیرالمؤمنین علیه السلام را می کشیدند، به سمت امیرالمؤمنین علیه السلام دوید، تمام وجودش درد و خون بود، سمت او دوید و گفت: «وَأَشَدُّ مِنْ هَذَا عَلَيْكَ كَابَةً» چه چیزی از همه‌ی این دردها برای تو سخت‌تر بود؟ «أَنْ تَنْظُرِيهِ مُلَبَّأً» اینکه دیدی دست علی را بسته‌اند و حضرت را روی زمین می کشند... «وَيَرَاكَ» او هم تو را نگاه می کند...

همین‌طور امیرالمؤمنین علیه السلام را کشان کشان بردند، دست فاطمه علیها السلام را کوتاه کردند، حضرت را به مسجد بردند. حضرت زهرا سلام الله علیها خود را به مسجد رساندند، دیدند شمشیر روی سر امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشته‌اند... حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها فرمودند: الآن نفرین می‌کنم... سلمان از طرف امیرالمؤمنین صلوات الله علیه با اشاره آمد و عرض کرد: بی‌بی جان! الآن زمان نفرین نیست، هنوز عده‌ای به این دنیا نیامده‌اند... پدرتان رحمة للعالمین است...

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها فرمودند: سلمان! ببین شمشیر روی سر علی است و می‌خواهند بزنند... اگر او را رها کنند، من نفرین نمی‌کنم... آن‌ها هم ترسیدند، امیرالمؤمنین علیه السلام را رها کردند... یک جمله از استاد خودم بگویم و او را شریک کنم... ایشان می‌گفت: غریبانه‌ترین صحنه‌ی عالم این صحنه است؛ زهرا علیها السلام غرق در خون، امیرالمؤمنین علیه السلام خاک‌آلوده، با هم برمی‌گردند... من هم این را به ذوق خود اضافه می‌کنم: حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها غرق در خون بود، اما لباس امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌تکاند...

منابع:

[1]- سورة مبارکه غافر، آیه 44.

[2]- سورة مبارکه طه، آیات 25 تا 28.

[3]- الصّحيفة السّجّادیّة، ص 98.

[4] . سورة مبارکه محمد، آیه 7 (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَوَضُّعًا لِّلَّهِ يَنْصُرُكُمْ وَيُثَبِّتُ أَفْئَامَكُمْ)

[5] . سورة مبارکه آل عمران، آیه 160 (إِنَّ يَنْصُرُكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ

مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ)

[6] . سورة مبارکه مجادله، آیه 21 (كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ)

[7] . سورة مبارکه صافات، آیه 173 (وَإِنْ جُنَدْنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ)

[8] . سورة مبارکه قصص، آیه 83 (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا

وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ)

[9] . نفس المهموم في مصيبة سيدنا الحسين المظلوم و يليه نفثة المصدور فيما يتجدد به حزن العاشور،

صفحه 352

[10] سورة مبارکه فاطر، آیه 43 (اسْتَكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ ۚ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ ۚ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ ۚ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا)

[11] سورة مبارکه عنكبوت، آیه 57 (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ)

[12] . نهج البلاغه، حکمت 77 (آءِ مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ ، وَ طُولِ الطَّرِيقِ ، وَ بَعْدِ السَّفَرِ ، وَ عَظِيمِ الْمَوَدِّ!)

[13] تنبيه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعة ورام)، جلد ١ ، صفحہ ٢٦٩ (بَعْضُهُمْ : سَأَلَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقَالَ مَنْ أَكْبَسُ النَّاسِ وَ أَكْرَمُ النَّاسِ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ وَ أَشَدُّهُمْ إِسْتِعْدَادًا لَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْأَكْيَاسُ ذَهَبُوا بِشَرَفِ الدُّنْيَا وَ كَرَامَةِ الْآخِرَةِ .)

[14] . سورة مبارکه ابراهيم، آیه 22 (وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِي إِنْ كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ)

[15] . سورة مبارکه فاطر، آیه 45 (وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا)

[16] . سورة مبارکه انسان، آیه 3 (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا)

[17] . سورة مبارکه زمر، آیه 53 (قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ)

[18] سورة مبارکه زمر، آیه 53 (قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ)

[19] . سورة مبارکه اعراف، آیه ۱۵۱ . سورة مبارکه يوسف، آیه ۶۴ . همان، آیه ۹۲ . سورة مبارکه انبیاء، آیه

۸۳.

[20] . دعای کمال (وَكُلِّ سَيِّئَةٍ أَمَرْتُ بِإِثْبَاتِهَا الْكَرَامَ الْكَاتِبِينَ الَّذِينَ وَكَلْتَهُمْ بِحِفْظِ مَا يَكُونُ مِنِّي وَ جَعَلْتَهُمْ شُهَدَاءَ عَلَىٰ مَعَ جَوَارِحِي، وَ كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَىٰ مِنْ وَرَائِهِمْ وَ الشَّاهِدَ لِمَا خَفِيَ عَنْهُمْ وَ بِرَحْمَتِكَ أَحْفَيْتَهُ، وَ بِفَضْلِكَ سَتَرْتَهُ)

[21] . سورة مبارکه فجر، آیه 15 (فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ)

[22] . سورة مبارکه فجر، آیه 16 (وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ)

[23] . سورة مبارکه ص، آیه 44 (وَأَخْذُ بِيَدِكَ ضِغْتًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَخَنْتُ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ

أَوَابٌ)

[24] . سورة مبارکه ذاریات، آیه 56 (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ)

[25] سورة مبارکه تغاین، آیه 11 (مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ)

[26] . سورة مبارکه نسا، آیه 79 (مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا)

[27] . العباس بن علی (ع) نویسنده : المدرسی، السید محمد تقی، صفحه 71

[28] . خطبه شششقیه، (و طَفِقْتُ أُرَتِّي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بَيْدِ جَدَّاءَ، أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَحْيَةِ (ظُلْمَةِ) عَمِيَاءَ فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْجَى، فَصَبَرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَذَى، وَفِي الْحَلْقِ شَجَا فَصَبَرْتُ عَلَى طُولِ الْمُدَّةِ، وَشِدَّةِ الْمِحْنَةِ)

[29] . اقبال الاعمال، ج 3، ص 304؛ مصباح کفعمی، ص 544 (اللَّهُمَّ أَنْتَ مُتَعَالَى الْمَكَانِ، عَظِيمُ الْجَبَرُوتِ، شَدِيدُ الْمُحَالِ، غَنِيٌّ عَنِ الْخَلَائِقِ، عَرِيضُ الْكِبَرِيَاءِ، قَادِرٌ عَلَى مَا يَشَاءُ، قَرِيبُ الرَّحْمَةِ، صَادِقُ الْوَعْدِ، سَابِغُ النُّعْمَةِ، حَسَنُ الْبَلَاءِ، قَرِيبٌ إِذَا دُعِيَ، مُحِيطٌ بِمَا خُلِقَتْ. قَابِلُ التَّوْبَةِ لِمَنْ تَابَ إِلَيْكَ، قَادِرٌ عَلَى مَا أَرَدْتَ، وَ مُدْرِكٌ مَا طَلَبْتَ، وَ شَكُورٌ إِذَا شُكِرْتَ، وَ ذَاكِرٌ إِذَا ذُكِرْتَ، أَدْعُوكَ مُحْتَاجاً، وَ أَرْغَبُ إِلَيْكَ فَقَیْراً، وَ أَفْرَعُ إِلَيْكَ خَائِفاً، وَ أَبْکِی إِلَيْكَ مَكْرُوباً، وَ أَسْتَعِينُ بِكَ ضَعِيفاً وَ أَتَوَكَّلُ عَلَيْكَ كَافِياً. أَحْكُمْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا، فَإِنَّهُمْ غَرُّونَا وَ

حَدَّلُونَا وَغَدَرُوا بِنَا وَفَتَلُونَا، وَنَحْنُ عِثْرَةُ نَبِيِّكَ وَوُلْدِ حَبِيبِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، الَّذِي اصْطَفَيْتَهُ بِالرُّسَالَةِ وَ
اِثْمَمْتَهُ عَلَى وَحْيِكَ، فَاجْعَلْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا فَرْجاً وَمَخْرَجاً بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

[30]. سورة مبارکه توبه، آیه 111 (إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ
فَأَسْتَبْشِرُوا بَبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ)

[31]. سورة مبارکه جمعه، آیه 11 (وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ
مِنَ اللَّهِو وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ)

[32]. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، جلد ٤٣، صفحه ٢١٨ (وَعَنْ جَعْفَرِ
بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: لَمَّا حَضَرَتْ فَاطِمَةُ الْوَفَاةَ بَكَتُ فَقَالَ لَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَا سَيِّدَتِي مَا
يُبْكِيكِ قَالَتْ أَبْكِي لِمَا تَلْقَى بَعْدِي فَقَالَ لَهَا لَا تَبْكِي فَوَاللَّهِ إِنَّ ذَلِكَ لَصَغِيرٌ عِنْدِي فِي ذَاتِ اللَّهِ قَالَ وَأَوْصَنُ
أَنْ لَا يُؤْذَنَ بِهَا الشَّيْخَيْنِ فَفَعَلَ .)